



پژوهشنامه‌ی اقتصاد کلان

علمی - پژوهشی

سال هفتم، شماره‌ی ۱۴، نیمه‌ی دوم ۱۳۹۱

تأثیر توسعه‌ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد: مطالعه‌ی موردی منتخبی از کشورهای در حال توسعه

* مجید صامتی

** زهرا السادات سجادی

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۰/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۱۹

چکیده

فقر و نابرابری درآمد تا کنون مشکلات و چالش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بسیار جدی را برای جوامع مختلف ایجاد کرده است. مقایسه‌ی شدت نابرابری بیان‌کننده‌ی ماهیت واقعی تحولات ناشی از پیشرفت‌های اقتصادی است و چگونگی تأثیر گذاری تغییرات متغیرهای کلان اقتصادی را بر رفاه اقتصادی جوامع مختلف خاطر نشان می‌کند. در این مطالعه، به بررسی رابطه بین توسعه‌ی مالی و نابرابری توزیع درآمد در منتخبی از کشورهای در حال توسعه که شامل ۱۱ کشور با سطح توسعه‌ی انسانی متوسط و درآمد سرانه‌ای بالاتر از میانگین درآمد سرانه‌ی جهانی هستند پرداخته می‌شود. در این تحقیق برای تشخیص چگونگی اثرگذاری توسعه‌ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد با استفاده از مدل‌های رگرسیونی و تکنیک Panel، به آزمون دو فرضیه در این رابطه طی دوره‌ی زمانی ۱۹۸۴ - ۲۰۰۵ پرداخته می‌شود. نتایج حاصل از این تخمین فرضیه رابطه‌ی U وارونه بین نابرابری توزیع درآمد و شاخص‌های توسعه‌ی مالی را رد، و در عین حال وجود رابطه خطی و منفی بین این دو را تأیید می‌کند.

واژه‌های کلیدی: توسعه‌ی مالی، نابرابری توزیع درآمد، ضریب جینی

طبقه بندی JEL : G00, G2, D30

* نویسنده‌ی مسئول - دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان (majidsameti@ase.ui.ac.ir)

** دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد دانشگاه اصفهان (Z_sajadi64@yahoo.com)

۱- مقدمه

تا چندی قبل اقتصاددانان توسعه به جای توجه به مسأله ی توزیع درآمد و رفع نابرابری های ناهنجار درآمدی میان آحاد جامعه بر ایجاد رشد اقتصادی و تسریع آن به ویژه، در کشورهای فقیر تأکید داشتند. حتی نابرابری شدید درآمد ها، لازمه ی رشد و کارایی اقتصادی شمرده می شد؛ زیرا چنین استدلال می شد که ثروتمندان نسبت به فقرا درصد قابل توجهی از درآمد های شان را پس انداز می کنند و انباشت پس انداز ها است که می تواند به نوبه ی خود سرمایه گذاری و رشد اقتصادی را امکان پذیر کند. این طرز تفکر موجب شد مدت ها به مسأله ی توزیع درآمد توجه کافی نشود؛ به طوری که در گذشته بررسی مسائلی نظیر رشد اقتصادی، اشتغال، کارایی اقتصادی و تراز پرداخت ها محور اصلی غالب تحقیقات به شمار می رفتند.

در دهه های اخیر، کشورهای ثروتمند با تغییر قوانین کار به نفع کارگران، ارائه ی خدمات رفاهی قابل توجه به کارگران، افزایش مالیات از صاحبان سرمایه و قشرهای ثروتمند و ارائه ی انواع بیمه های تأمین اجتماعی برای افراد کم درآمد، توزیع درآمد را به عنوان یکی از اهداف مهم اجتماعی خود مورد توجه قرار داده اند.

در این میان تأثیر توسعه ی مالی بر توزیع درآمد یک کشور را نمی توان نادیده انگاشت. هر نظام اقتصادی از دو بخش حقیقی و مالی تشکیل شده است. بخش مالی به عنوان مکمل بخش واقعی در بر گیرنده ی فعالیت هایی است که با پول و سایر اوراق بهادار انجام می شود و متشکل از بازار های مالی (بازار پول و غیر پول) است که وظیفه ی اصلی آن انتقال وجوه قابل وام دادن از وام دهندگان (واحدهای دارای مازاد پس انداز که بیش تر، خانوارها هستند) به قرض گیرندگان (واحدهای دارای کسری پس انداز که بیش تر، شرکت های تجاری هستند) می باشد.

واسطه های مالی به سبب نقش اساسی در گردآوری منابع پس انداز کوچک و بزرگ موجود در اقتصاد ملی، بهینه سازی گردش منابع مالی و هدایت آن ها به سوی مصارف و نیاز های سرمایه گذاری در بخش های مولد اقتصادی مورد توجه قرار می گیرند، به نحوی که اقتصاددانانی هم چون گرینوود و جوانویک (۱۹۹۰)، با استفاده از فروض کوزنتس یک رابطه ی غیر خطی بین توسعه ی مالی و نابرابری درآمد را پیش بینی کرده اند که در آن فرض شده است که نابرابری درآمد در ابتدا با درجه ای از بهبود

سیستم مالی افزایش می یابد، سپس تثبیت می شود و سرانجام کاهش می یابد. در حالی که بنفیکلیولی (۲۰۰۵)، بر این باور است که توسعه ی بازارهای سهام می تواند اثر تصاعدی بر نابرابری داشته باشد. از طرف دیگر، اقتصاددانانی چون اقیون و بالتون^۱ (۱۹۹۷)، بانرجی و نیومن^۲ (۱۹۹۳)، لری^۳ (۱۹۸۱) و ... بر این باورند که دسترسی بیش تر به اعتبارات، شرط کافی برای کاهش نابرابری نمی باشد، از این رو بر توزیع مجدد درآمد ها تأکید دارند.

در حالی که سیلویان جینی و کانگنی پودار(۲۰۰۸)، لیانگ(۲۰۰۶)، بک، کانت و لوین (۲۰۰۴ و ۲۰۰۷)، کلارک، کولین و زو (۲۰۰۳) و ... با مطالعاتی نشان داده اند که توسعه ی مالی به کاهش نابرابری توزیع درآمد کمک می کند؛ به عبارت دیگر آن ها بیان کرده اند که توسعه ی مالی، به طور مستقیم از طریق افزایش درآمد فقرا و به طور غیر مستقیم از طریق اثر مثبت بر رشد اقتصادی (رشد اقتصادی، درآمد فقرا را به طور نامتناسب بیش تر از ثروتمندان افزایش می دهد؛ در واقع ضریب شاخص توسعه ی مالی هم برای فقرا و هم برای ثروتمندان مثبت است، ولی این ضریب برای فقرا بزرگ تر از ثروتمندان می باشد)، نابرابری را کاهش می دهد. آنان معتقدند نابرابری درآمد که از طریق ضریب جینی یا انحراف معیار قابل اندازه گیری است در کشورهایی با سطوح بالایی از توسعه ی مالی با سرعت بیش تری کاهش می یابد (بک و همکاران، ۲۰۰۷).

همان طور که مطرح شد با وجود مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته است، اجماع کلی در میان اندیشمندان اقتصادی در این زمینه وجود ندارد و مطالعات نشان دهنده ی نتایج مختلفی در خصوص چگونگی اثر گذاری توسعه ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد است. لذا در این مقاله سعی می شود به تبیین نقش توسعه ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد با در نظر گرفتن منتخبی از کشور های در حال توسعه که دارای درآمد سرانه ای بالاتر از متوسط درآمد سرانه جهانی^۴ هستند پرداخته شود.

براساس مطالبی که در بالا بیان شد، دو فرضیه، یکی فرضیه ی خطی پیشنهاد شده از سوی بانرجی و نیومن(۱۹۹۳) و گالور و زیرا^۵ (۱۹۹۳) مبنی بر وجود رابطه ی خطی

1-Aghion & Bolton

2-Banerjee & New ,man

3-Loury

4- upper middle income

5-Galor and Zeira

بین توسعه ی مالی و نابرابری دیگری فرضیه ی گرینوود و جوانویک (۱۹۹۰) مبنی بر رابطه ی U وارونه بین توسعه ی مالی و نابرابری به بوته ی آزمون گذاشته می شود. به همین منظور، پس از بررسی مطالعات انجام شده و مبانی نظری مربوط به توسعه ی مالی و رشد اقتصادی، در قسمت بعدی، مدل تحقیق ارائه و برآورد، و در نهایت به تجزیه و تحلیل نتایج حاصل از تخمین پرداخته می شود.

۲- پیشینه ی تحقیق

جینی و پودار^۱ (۲۰۰۸) در مطالعه ای تحت عنوان توسعه ی مالی و کاهش فقر (آیا منفعتی می تواند بدون هزینه اتفاق بیفتد؟) چگونگی اثر گذاری توسعه ی مالی بر فقر به طور مستقیم و بر رشد اقتصادی و در نتیجه اثر آن بر فقر به طور غیر مستقیم را مورد مطالعه قرار داده اند. در این مطالعه نسبت اعتبارات داده شده به بخش خصوصی از سوی سیستم بانکی به GDP و M3/GDP به عنوان شاخص های توسعه ی مالی و متوسط درآمد دو دهک پایین درآمدی و ضریب جینی به عنوان متغیر وابسته مورد استفاده قرار گرفته است. از دیگر متغیر های مورد استفاده در این مطالعه می توان به نرخ تورم، GDP سرانه و نسبت مجموع صادرات و واردات به GDP اشاره کرد.

نتایج به دست آمده با استفاده از داده های نمونه ای از کشورهای در حال توسعه در دوره ی زمانی ۱۹۶۶-۲۰۰۰ حاکی از این است که، دهک های پایین درآمدی از توانایی سیستم بانکی در تسهیل معاملات و فراهم کردن فرصت های پس انداز نفع می برند. علاوه بر این توسعه ی مالی همراه بی ثباتی مالی می باشد که برای فقرا زیان بخش است؛ اما قابل ذکر است که منافع حاصل از توسعه ی مالی برای فقرا بیش تر و مهم تر از زیان های آن است.

لیانگ^۲ (۲۰۰۶) در مطالعه ای تحت عنوان توسعه ی مالی و توزیع درآمد به منظور بررسی رابطه بین توسعه ی مالی و نابرابری توزیع درآمد در ۲۹ استان در چین طی دوره ی زمانی ۱۹۸۶-۲۰۰۰ با استفاده از متدولوژی GMM به آزمون دو فرضیه در این رابطه می پردازد: یکی وجود رابطه ی خطی ارائه شده توسط بانرجی و نیومن^۳ (۱۹۹۳) بین توسعه ی مالی و نابرابری و دیگری وجود رابطه ی U وارونه بین این دو

1-Jeanneney and Kpodar

2-Liang

3-Banerjee and Newman

که توسط گرینوود و جوانوویک^۱ (۱۹۹۰) ارائه شده است. او برای این منظور از ضریب جینی به عنوان شاخص نابرابری توزیع درآمد و از سهم بخش مالی از GDP، نسبت اعتبارات کل به تشکیل سرمایه ی ثابت ناخالص و سهم اعتبارات تخصیص داده شده به بخش خصوصی به عنوان شاخص های توسعه ی مالی استفاده کرده است. نتایج وی نشان می دهد که توسعه ی مالی به طور معناداری به کاهش نابرابری درآمد شهری چین کمک می کند. نتایج وی وجود رابطه ی U وارونه را رد می کند و تأییدی بر وجود رابطه ی خطی بین توسعه ی مالی و نابرابری توزیع درآمد است.

گرچه بررسی رابطه بین توزیع درآمد و توسعه ی مالی از چندین دهه ی قبل در کشورهای مختلف جهان مورد توجه قرار گرفته و مقالات مختلفی در این زمینه ارائه شده؛ در ایران مطالعات بسیار محدودی در این زمینه وجود دارد، از این رو به بیان مطالعاتی که در زمینه ی توزیع درآمد یا توسعه ی مالی صورت گرفته است، می پردازیم:

نظیفی (۱۳۸۵) در مطالعه ای تحت عنوان توسعه ی مالی و رشد اقتصادی در ایران، به بررسی رابطه بین این دو در ایران طی دوره ی زمانی ۱۳۳۸-۱۳۸۱ پرداخته است. او از بین شاخص های توسعه ی مالی، شاخص نسبت اعتبارات اعطا شده به بخش خصوصی از سوی بانک های تجاری و تخصصی به تولید ناخالص داخلی را مورد توجه قرار داده است و نتایج بیان کننده ی تأثیر منفی توسعه ی مالی بر رشد اقتصادی است. این اثر منفی را به دلیل نحوه ی آزاد سازی بازار های مالی، ضعف مدیریت نظام مالی و عدم شکل گیری بازار های مالی منسجم و بهره مند از مقررات می داند که به کاهش کارایی سرمایه گذاری از طریق تخصیص غیر بهینه ی منابع می انجامد و از این طریق زمینه ی کاهش رشد اقتصادی فراهم می شود.

هادیان و ترکی (۱۳۸۲) در مطالعه ای تحت عنوان توسعه ی بازار های مالی و اثر آن بر رشد اقتصادی به آزمون دو فرضیه پرداخته اند؛ فرضیه ی اول تحت عنوان رهبری عرضه می باشد که در آن توسعه ی بخش مالی مقدم و زمینه ساز توسعه ی بخش واقعی اقتصاد است. فرضیه ی دوم تحت عنوان تبعیت از تقاضا است که بر اساس آن رشد بخش واقعی موجب توسعه ی بخش مالی اقتصاد است. به این منظور یک سیستم

1- Greenwood & Jovanovic

معادلات هم زمان تدوین و با استفاده از روش رگرسیون های نامرتب برآورد کرده اند. آن ها در این مطالعه از شاخص های DEPTH (نسبت نقدینگی به تولید ناخالص داخلی)، BANK (نسبت اعتبارات اعطایی توسط بانک های تجاری به کل اعتبارات)، PRIVATE (نسبت مطالبات سیستم بانکی از بخش خصوصی به کل اعتبارات) و PRIVY (نسبت مطالبات سیستم بانکی از بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی) به عنوان شاخص های توسعه ی مالی بهره برده اند. نتایج حاصل از برآورد الگو، فرضیه ی رهبری عرضه در اقتصاد ایران را رد و فرضیه ی تبعیت از تقاضا را تأیید می کند؛ هم چنین روند شاخص های مالی محاسبه شده، نشانه ی بی ثباتی ساختار مالی در اقتصاد ایران است.

۲- معرفی الگو

۲-۱- مبانی نظری توسعه ی مالی و نابرابری توزیع درآمد

توسعه ی مالی می تواند از کانال های مختلفی بر الگوی توزیع درآمد اثر گذار باشد. تئوری های مختلفی در این رابطه وجود دارد که می توان بر اساس فروض متفاوت در نظر گرفته شده از سوی آن ها، این تئوری ها را به دو دسته ی کلی تقسیم کرد: فرضیه ی U وارونه (گرینوود و جوانویک، ۱۹۹۰) و فرضیه ی خطی (بانرجی و نیومن، ۱۹۹۳ و کالور و زیرا، ۱۹۹۳).

الف- فرضیه ی U وارونه گرینوود - جوانویک

گرینوود و جوانویک یک رابطه به شکل U وارونه بین توسعه ی مالی و توزیع درآمد در قالب مدل رشد درون زا مطرح کرده اند. آن ها یک اقتصاد با زنجیره ای از بنگاه ها را در فاصله ی [۰ و ۱] در نظر می گیرند. در دوره ی t مالک ثروت k_t ، تصمیم می گیرد که ثروت خود را بین مصرف C_t و سرمایه گذاری I_t به صورت $k_t = C_t + I_t$ تخصیص دهد. شرایط حداکثر کردن مطلوبیت انتظاری او می تواند به صورت زیر نوشته شود:

$$Max\{E[\sum_{t=0}^{\infty} \beta^t u(c)]\} \quad \beta \in (0,1).$$

دو نوع تکنولوژی تولید در اقتصاد وجود دارد: (۱) تکنولوژی بدون ریسک با نرخ بازده (δ) پایین برای هر واحد سرمایه. (۲) تکنولوژی با ریسک بالا و نرخ بازده بالا که می تواند به صورت یک شوک تکنولوژیکی مرکب (θ_t, ε_t) در نظر گرفته شود که $\theta_t \in (\theta^-, \theta^+)$ به معنی شوک کل است و $\varepsilon_t \in (-\varepsilon^-, \varepsilon^+)$ به معنی

تأثیر توسعه ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد : مطالعه ی موردی ... ۱۳۵.....

شوگ مخصوص هر تکنولوژی با فرض $E(\varepsilon_t) = 0$ می باشد. کران پایین شوگ مرکب مثبت فرض می شود.

توسعه ی واسطه های مالی می تواند از طریق جمع آوری و تحلیل اطلاعات تعداد زیادی از پروژه ها به منظور پیدا کردن شوگ واقعی کل θ_t بر اطلاعات نامتقارن در مورد سرمایه گذاری پر خطر چیره شود. علاوه بر این توسعه ی واسطه های مالی به هموار سازی شوگ مخصوص هر تکنولوژی ε_t ، از طریق تنوع ریسک، تجارت و ادغام کمک می کند. علاوه بر این شرایط ورود به بازار مالی پر هزینه هم در مدل وارد می شود، در واقع فرض می شود که هزینه ی ثابت ورود (q) برای شرکت کنندگان در بازار های مالی وجود دارد. با وجود این هزینه ی ورود، هر کسی فوراً وارد بازار های مالی نمی شود و حضور در بازار مالی ممکن است به افرادی محدود شود که دارای ثروت بیش از حد آستانه خاصی هستند. بنابراین می توان در یک دوره ی معین همه ی افراد را به دو گروه دسته بندی کرد: افرادی که از قبل در بازار های مالی بوده اند (سهیم) و افرادی که در بازار مالی حضور نداشته اند (غیر سهیم).

افرادی که در بازار مالی حضور نداشته اند اگر تصمیم بگیرند که بخشی از دارایی خود را θ_t ، در در تکنولوژی با ریسک بالا در دوره ی t سرمایه گذاری کند در ابتدای دوره t+1 بازده سرمایه گذاری به صورت زیر خواهد بود:

$$K_{t+1} = i_t [\theta_t (\theta_t + \varepsilon_t) + (1 - \theta_t) \delta] \quad (1)$$

ثروت افراد غیر سهیم در بازار مالی تا حدود زیادی تحت تأثیر ناطمینانی شوگ مخصوص هر تکنولوژی می باشد. افرادی که از قبل در بازار مالی سهیم بوده اند می توانند نرخ بازگشت $r(\theta_t)$ را برای هر واحد سرمایه گذاری خود در سیستم مالی دریافت کنند و آن واسطه ی مالی است که تصمیم می گیرد در پروژه ای سرمایه گذاری کند و سرمایه ی خود را بر اساس اطلاعات پیشرفته ای که در اختیار دارد تخصیص دهد. بنابراین ثروت فردی که مقدار زیادی از سرمایه ی خود θ_t را در بازار مالی در دوره ی t سرمایه گذاری می کند، در ابتدای دوره t+1 به صورت زیر خواهد بود:

$$K_{t+1} = i_t r(\theta_t) \quad (2)$$

همان طور که مشخص است نرخ بازگشت تابعی از شوگ کل (θ_t) است، زیرا شوگ مخصوص هر تکنولوژی (ε_t) توسط واسطه های مالی هموار شده است.

$W(k)$ تابع قیمت بنگاهی است که خارج از بازار مالی می باشد و $v(k)$ تابع قیمت بنگاهی است که در بازار مالی حضور دارد. علاوه بر این $G(\varepsilon)$ تابع توزیع تجمعی ε و $F(\theta)$ تابع توزیع تجمعی θ می باشد.

در دوره ی t تصمیم به سرمایه گذاری برای بنگاهی که خارج از بازار مالی است به حداکثر سازی تابع زیر بستگی دارد:

$$w(k_t) = \max_{i_t, \theta_t} \{u(k_t - i_t) + \beta \int \max [w(k_{t+1}), v(k_{t+1} - q)] dF(\theta_{t+1}) dG(\varepsilon_{t+1})\}$$

$$k_{t+1} = i_t [\theta_t (\theta_t + \varepsilon_t) + (1 - \theta_t) \delta] \quad (3)$$

تابع قیمت بنگاهی که در بازار مالی حضور دارد به صورت زیر است:

$$V(k_t) = \max_{i_t} \{u(k_t - i_t) + \beta \int \max [v(k_{t+1})] dF(\theta_{t+1})\}$$

$$k_{t+1} = i_t r(\theta_t) \quad (4)$$

V بدون توجه به w تعریف می شود و برای هر مقدار سرمایه ی معین (k) ، $v(k) > w(k)$ می باشد. این نشان می دهد که سرمایه ی بنگاهی که در بازار مالی است با ارزش تر از سرمایه ی بنگاهی است که خارج از بازار است. بنابراین بنگاه هرگز بعد از ورود به بازار مالی از آن خارج نمی شود.

ب- فرضیه خطی رابطه توسعه مالی و نابرابری

گالور و زیرا (۱۹۹۳) الگوی دینامیک توزیع درآمد را در یک اقتصاد بیان می کنند که در آن افراد برای دو دوره زندگی می کنند و نسل از طریق ارث و میراث به هم پیوند می خورند. افراد می توانند (۱) به عنوان نیروی کار غیر ماهر در دو دوره کار کنند یا (۲) در دوره ی اول در سرمایه ی انسانی سرمایه گذاری کنند؛ یعنی آموزش ببینند و در دوره ی دوم به عنوان نیروی کار ماهر کار کنند. به علت بازار مالی ناقص، فرصت سرمایه گذاری در سرمایه ی انسانی ممکن است به افرادی محدود شود که یا ارث بزرگ و کافی به آن ها رسیده باشد یا بتوانند به اندازه ی کافی به منظور سرمایه گذاری در سرمایه ی انسانی اعتبارات به دست آورند.

یک اقتصاد با یک کالای مصرفی که می تواند هم با تکنولوژی کاملاً ماهر و هم با تکنولوژی کاملاً غیر ماهر تولید شود را در نظر بگیرید. دستمزد کارگر ماهر w_s و دستمزد کارگر غیر ماهر w_u است که $w_u \ll w_s$ می باشد. فردی که داری ثروت y است و در دو دوره زندگی می کند در دوره ی دوم فقط c را مصرف می کند و مابقی آن را یعنی $b = y - c$ را برای فرزندانش به ارث می گذارد. سرمایه ای که فرد برای سرمایه گذاری در سرمایه ی انسانی احتیاج دارد h است.

افرادى که قرض می گیرند نرخ بهره i را می پردازند که از نرخ بهره ای که از قرض دادن به دست می آورند یعنی r بیشتر است. فرض کنید که تابع مطلوبیت فرد به صورت $U = c^\alpha b^{1-\alpha}$ است.

$$\text{Max: } U = c^\alpha b^{1-\alpha}$$

$$\text{s.t: } y = c + b, b^* = (1 - \alpha)y, U^* = \theta y, \theta = \alpha^\alpha (1 - \alpha)^{1-\alpha}$$

(۱)

فردی که x را به ارث می برد ولی در سرمایه ی انسانی سرمایه گذاری نمی کند مطلوبیتش به صورت زیر خواهد بود:

$$U_u^*(x) = \theta[(x + w_u)(1 + r) + w_u]$$

(۲)

اگر $x \geq h$ باشد یعنی مقداری که به ارث می برد از مقداری که برای سرمایه گذاری در سرمایه ی انسانی به منظور آموزش نیاز دارد بیشتر باشد و فرد تصمیم به سرمایه گذاری آموزشی بگیرد مطلوبیت وی (U_{sl}^*) به صورت زیر خواهد بود:

$$U_{sl}^*(x) = \theta[(x - h)(1 + r) + w_s]$$

(۳)

اگر $x < h$ باشد یعنی مقداری که فرد به ارث می برد از مقداری که برای سرمایه گذاری آموزشی نیاز دارد کمتر باشد و فرد تصمیم به سرمایه گذاری آموزشی بگیرد مجبور است مقداری قرض کند که در این صورت مطلوبیت وی (U_{sb}^*) به صورت زیر خواهد بود:

$$U_{sb}^*(x) = \theta[(x - h)(1 + i) + w_s] \quad (۴)$$

در صورتی فرد حاضر است قرض بگیرد که $U_{sb}^* \geq U_u^*$ باشد. بر اساس معادلات (۲) و (۴) می توان شرط بحرانی زیر را نوشت:

$$x \geq f \equiv [w_u(2 + r) - w_s + h(1+i)]/(i - r) \quad (۵)$$

نتیجه این که افرادی که دارای ارث زیاد و کافی به منظور سرمایه گذاری آموزشی هستند، سرمایه گذاری می کنند و تبدیل به کارگر ماهر می شوند؛ در حالی که افراد دیگر غیر ماهر باقی می مانند. x_t مقدار ارثیه ای که به فرد متولد شده در زمان t می رسد را نشان می دهد و $b(x_t)$ میراثی است که فرد برای فرزندانش باقی می گذارد:

(۶)

$$b(x_t) = \left\{ \begin{array}{ll} (1 - \alpha)[(x_t + w_u)(1 + r) + w_u] & \text{اگر } x_t < f \\ (1 - \alpha)[(x_t - h)(1 + i) + w_s] & \text{اگر } f \leq x_t < h \\ (1 - \alpha)[(x_t - h)(1 + r) + w_s] & \text{اگر } x_t \geq h \end{array} \right.$$

این مسائل نشان می دهد که توزیع ثروت اولیه در بلندمدت برای سطح درآمد دارای اهمیت است و نابرابری درآمد به یک جریان دائمی بین نسل ها تبدیل می شود. در بلندمدت تضاد ثروت بین کارگر ماهر دارای درآمد بالا و کارگر ماهر با درآمد پایین به وجود می آید به طوری که خانوارهای ثروتمند و بهتر آموزش دیده به یک موقعیت با درآمد مداوم بالا می رسند و خانوار های فقیر کمتر آموزش دیده به یک موقعیت با درآمد مداوم پایین می رسند.

توسعه ی بازار های مالی سبب می شود که خانوار های فقیر به اعتبارات گسترده تر و راحت تری دسترسی پیدا کنند، چون توسعه ی بازار های مالی، محدودیت های اعتبار برای افراد با درآمد پایین را کاهش می دهد و در نتیجه به کاهش نابرابری درآمد کمک می کند. در واقع توسعه ی بازار های مالی و واسطه های مالی از طریق رفع نواقص بازار سرمایه و بهبود بیش تر فرصت ها به منظور دادن وام و اعتبار به فقرا و سرمایه گذاری آن ها به منظور آموزش یا سرمایه گذاری در پروژه های با نرخ بازگشت بالا به بهبود توزیع درآمد منجر می شود.

۳-۲- ارائه ی مدل و توضیح متغیر ها

با توجه به پژوهش های انجام گرفته مربوط به موضوع، در این تحقیق برای تشخیص چگونگی اثرگذاری توسعه ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد با استفاده از مدل های رگرسیونی و تکنیک Panel، به آزمون دو فرضیه در این رابطه می پردازیم. به منظور آزمون فرضیه ی خطی پیشنهاد شده از سوی بانرجی و نیومن (۱۹۹۳) و کالور و زیبرا (۱۹۹۳) مبنی بر وجود رابطه ی خطی بین توسعه ی مالی و نابرابری، از مدل اقتصادسنجی ارائه شده توسط بک و همکاران (۲۰۰۷) و لیانگ (۲۰۰۶) استفاده می شود:

$$Gini_{i,t} = a_0 + a_1 Gini_{i,t-1} + a_3 Z_{i,t} + a_4 y_{i,t} + a_5 Y_{i,t}^2 + a_6 X_{i,t} + \mu_{i,t} \quad (1)$$

به منظور آزمون فرضیه ی گرینوود و جوانویک (۱۹۹۰) مبنی بر رابطه ی U وارونه بین توسعه ی مالی و نابرابری، مجذور شاخص های توسعه ی مالی را هم به معادله ی (۱) اضافه کرده و مدل ارائه شده توسط لیانگ (۲۰۰۶) مورد استفاده قرار می گیرد:

$$Gini_{i,t} = a_0 + a_1 Gini_{i,t-1} + a_3 Z_{i,t} + a_4 Z_{i,t}^2 + a_5 Y_{i,t} + a_6 Y_{i,t}^2 + a_7 X_{i,t} + \mu_{i,t} \quad (2)$$

در معادلات بالا علامت های به دست آمده برای Y و Y² می تواند نشان دهنده ی چگونگی رابطه بین رشد اقتصادی و نابرابری باشد.

i به معنای کشور مورد بررسی می باشد و t دوره ی زمانی محسوب می شود. Gini_{i,t}: نرخ رشد ضریب جینی هر کشور در طول دوره ی زمانی است که به عنوان شاخص نابرابری توزیع درآمد مورد استفاده قرار می گیرد.

Gini_{i,t-1}: ضریب جینی با یک دوره وقفه می باشد، علت وارد کردن آن را می توان به این شکل بیان کرد که تغییر نابرابری در توزیع درآمد در طول زمان و به طور تدریجی صورت می گیرد و متأثر از چگونگی توزیع درآمد در دوره های قبل می باشد. به همین دلیل شاخص نابرابری توزیع درآمد که در واقع ضریب جینی می باشد؛ در این مدل با یک دوره وقفه به کار برده شده است.

Y_{i,t}: درآمد سرانه کشور i در زمان t است.

Y_{i,t}²: مجذور درآمد سرانه کشور i در زمان t است.

$X_{i,t}$: مجموعه ای از متغیر های توضیحی تأثیر گذار بر شاخص های نابرابری است که می توان به نرخ تورم، نسبت مخارج دولت به GDP، رشد GDP سرانه ی واقعی و ... اشاره کرد.

$Z_{i,t}$: شامل متغیر های بیان کننده ی توسعه ی مالی است که در این تحقیق از ۱- شاخص ژرفای مالی ۲- شاخص ساختاری مالی ۳- شاخص کارایی توسعه ی مالی ۴- شاخص ابزاری توسعه ی مالی استفاده می شود. در ادامه به معرفی هر یک از این شاخص ها می پردازیم:

اولین شاخص، شاخص ژرفای مالی است که مبین اندازه ی واسطه های مالی رسمی به فعالیت های اقتصادی در یک سیستم بانک داری است. معمولاً فرض می شود اندازه ی واسطه های مالی به طور مثبت با خدمات مالی ارائه شده مرتبط و هم بسته است؛ یعنی هرچه اندازه ی واسطه های مالی بزرگ تر باشد، عرضه ی خدمات مالی نیز گسترده تر خواهد بود. یکی از روش های رایج برای اندازه گیری ژرفای مالی، نسبت بدهی های نقدی به تولید ناخالص داخلی است؛ این نسبت $DEPTD$ نامیده می شود. بدهی های نقدی شامل اسکناس و مسکوک خارج از سیستم بانکی به علاوه حساب های جاری و سایر بدهی های بهره دار بانک ها و واسطه های مالی غیر بانکی در هر کشور است. بر این اساس می توان آن را معادل $M3$ دانست. با توجه به این که در تعدادی از کشور ها $M3$ محاسبه نمی شود، می توان از $M2$ (نقدینگی = شبه پول + پول) به عنوان جانشین آن استفاده کرد. بنابراین، شاخص ژرفای مالی که می تواند به عنوان یک شاخص مالی در سیستم بانک داری مطرح شود، از رابطه ی زیر محاسبه شده است:

$$DEPFD = M_2 / GDP$$

دومین شاخص مالی مورد استفاده در این تحقیق، شاخص ساختاری توسعه ی مالی است. این شاخص بیان کننده ی چگونگی و نحوه ی توزیع دارایی های داخلی بانک ها است (ختایی، ۱۳۷۸). نظام بانکی که اعتبارات را به طرف بخش دولتی، اعم از دولت مرکزی و یا شرکت های دولتی سوق می دهد، نمی تواند همانند آن نظام بانکی که اعتبارات را به سمت بخش خصوصی سوق می دهد مدیران را ارزیابی و طرح های سرمایه گذاری را انتخاب کرد و به مدیریت ریسک بپردازد و خدمات مالی ارائه کند؛ بنابراین هر چه ساختار مدیریت مالی بانک ها بیش تر در جهت توزیع اعتبارات به بخش

تأثیر توسعه ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد : مطالعه ی موردی۱۴۱

خصوصی باشد، این امر دلالت بر قدرت ارزیابی بانک ها در ارزیابی مخاطره ریسک و مدیریت مالی آن ها خواهد داشت. شاخص ساختاری توسعه مالی (PRIVATE) از نسبت تسهیلات بانکی به بخش خصوصی (CTP) به کل اعتبارات سیستم بانکی (TC) حاصل می شود:

$$PRIVATE = CTP / TC$$

سومین شاخص مالی مورد استفاده در این تحقیق، شاخص کارایی توسعه ی مالی است. این شاخص مانند شاخص سوم بیان کننده ی چگونگی و نحوه ی توزیع دارایی های داخلی بانک ها است و روند اعتبارات به بخش خصوصی را نسبت به مقیاس کل اقتصاد می سنجد. بنابراین، این شاخص (EFFD)، از نسبت اعتبارات پرداختی بخش بانکی به بخش خصوصی، به تولید ناخالص داخلی حاصل می شود.

$$EFFD = CTP / GDP$$

چهارمین شاخص، اختصاص به میزان سپرده های دیداری و غیر دیداری بانک ها دارد. از آن جایی که قدرت وام دهی بانک ها بسته به میزان منابع آن ها است، هر چه سهم بانک ها از میزان حجم نقدینگی به صورت سپرده های بانکی بیش تر باشد، بانک ها ابزار کافی برای پرداخت تسهیلات به بخش های واقعی اقتصاد و هدایت بهینه ی منابع و نقدینگی به سوی تولید را در اختیار خواهند داشت. بنابراین، این شاخص از نسبت سپرده های بانکی به حجم نقدینگی به دست می آید:

$$IMPFD = SOUB / M_2$$

۴- نتایج آزمون

برای تخمین معادله های (۱) و (۲) با استفاده از نرم افزار Stata، ابتدا برآورد های هر دو روش اثرات ثابت و تصادفی صورت گرفت که نتایج تخمین معادله (۲) وجود فرضیه ی U وارونه بین نابرابری توزیع درآمد و توسعه ی مالی را رد می کند. از این رو به تفسیر نتایج حاصل از تخمین معادله ی (۱) پرداخته می شود که پس از انجام آزمون های هاسمن و F لیمر و با توجه به نتایج به دست آمده از آزمون هاسمن مدل مناسب، مدل مبتنی بر الگوی اثرات ثابت شناخته شد.

۴-۱- آزمون F لیمر

در آزمون F لیمر، فرضیه ی H_0 یکسان بودن عرض از مبدأ ها (داده های تلفیقی) در مقابل فرضیه ی مخالف H_1 ناهمسانی عرض از مبدأ ها (روش داده های تابلویی) قرار می گیرد. لذا می توان نوشت:

$$H_0 : \alpha_1 = \alpha_2 = \dots = \alpha_N$$

حداقل یکی از عرض از مبدأ ها با بقیه متفاوت است : H_1

اگر F محاسبه شده مربوط به آماره ی F لیمر از F جدول با درجه های آزادی $(N - 1)$ و $(NT - N - K)$ α بزرگ تر باشد، فرضیه ی H_0 رد می شود و استفاده از داده های تابلویی بهتر است. در غیر این صورت از روش داده های تلفیقی (Pooling) استفاده می شود. مقدار آماره ی F لیمر در این تحقیق $0/0011$ به دست آمده که بزرگ تر از F جدول است، پس فرضیه ی صفر رد و روش داده های تابلویی انتخاب می شود.

۴-۲- آزمون هاسمن

در مرحله ی بعد به بررسی این موضوع پرداخته می شود که آیا عرض از مبدأ به صورت اثرات ثابت است یا این که در ساختار واحد های مقطعی (کشور ها) به صورت تصادفی عمل می کند. فرض ذیل مورد آزمون قرار می گیرد:

$$H_0 : \hat{\beta} = b$$

$$H_1 : \hat{\beta} \neq b$$

آماره ی این آزمون که برای برای تشخیص ثابت با تصادفی بودن تفاوت های واحد های مقطعی است دارای توزیع خی دو با درجه ی آزادی برابر با تعداد متغیر های مستقل (K) بوده و به صورت زیر محاسبه می شود:

$$W = x^2(k) = [b - \hat{\beta}] \Sigma^{-1} [b - \hat{\beta}]$$

که در آن:

$$\Sigma = Var[b - \hat{\beta}] = Var[b] - Var[\hat{\beta}]$$

آماره ی آزمون هاسمن با درجه ی آزادی برابر ۱۰ (برابر با تعداد متغیر های مستقل) برابر $0/0000$ به دست می آید که در مقایسه با مقدار جدول در سطح ۹۵ درصد فرضیه ی صفر آزمون هاسمن رد نمی شود و توجیه می شود که مدل مناسب، مدل مبتنی بر الگوی اثرات ثابت می باشد.

تأثیر توسعه ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد : مطالعه ی موردی ... ۱۴۳

۳-۴- یافته های تحقیق

جدول شماره ی یک - نتایج تخمین معادله (۱) به روش اثر ثابت

متغیر	ضریب	انحراف معیار	آماره ی t
Logintigini	-.003292	.1230181	-0.03
Logpd	-.0806299	.0316076	-2.55
Logpg	.0441721	.0194349	2.27
Logmg	-.0427798	.0193175	-2.21
Logdm	-.0067614	.0016132	-4.19
Logy	.7479367	.3413889	2.19
Logy	-.080941	.0436924	-1.85
Loginf	.0163926	.0065986	2.48
logexp	.0574875	.0210647	2.73
Logtrade	.0363081	.0622697	0.58
آماره ها	F لیمر	R^2	
	0.0000	0.4963	

جدول شماره ی دو - نتایج تخمین معادله ی (۱) به روش اثر ثابت و با در نظر گرفتن

مخارج دولت با یک وقفه

متغیر	ضریب	انحراف معیار	آماره ی t
Logintigini	.1052148	.0888129	1.18
Logpd	-.0962948	.0316564	-3.04
Logpg	.0302563	.0137684	2.20
Logmg	-.0281553	.012491	-2.25
Logdm	-.0038472	.0014091	-2.73
Logy	.3480577	.3378457	1.03
Logy	-.0344366	.0451928	-0.76
Loginf	.0177307	.0053898	3.29
logintiexp	-.2051412	.1017336	-2.02
Logtrade	-.0010768	.0004692	-2.30
آماره ها	F لیمر	R^2	
	0.0000	0.5484	

۴-۴- تحلیل نتایج

همان طور که در بخش های قبل به آن اشاره شد برای تعیین حالات مختلف مدل های داده های ترکیبی باید آزمون های متفاوتی انجام گیرد. بنابراین با انجام آزمون مربوطه در نهایت مدل اثرات ثابت مورد قبول واقع شد که نتایج آن در قسمت جداول و پیوست ها وجود دارد. همان طور که نتایج نشان می دهد فرضیه ی رابطه ی U وارونه بین توسعه ی مالی و نابرابری رد می شود و در عین حال فرضیه ی رابطه ی خطی مورد تایید قرار می گیرد.

توسعه ی مالی در صورتی می تواند به کاهش نابرابری توزیع درآمد منجر شود که بتواند زمینه ی مناسب را برای تخصیص بهینه ی منابع فراهم آورد و سبب افزایش کارایی سرمایه شود. به عبارت دیگر کانال اصلی تأثیرگذاری و انتقال اثرات مثبت توسعه ی مالی به برابری توزیع درآمد، در مقایسه ی بیش تر از طریق افزایش کارایی سرمایه است تا افزایش حجم سرمایه گذاری. به این صورت می توان انتظار داشت که حتی اگر در جامعه ای توسعه ی مالی حجم پس انداز را کاهش دهد اما به افزایش کارایی سرمایه منجر شود، می تواند رشد اقتصادی را افزایش دهد و بالعکس. اگر در کشوری توسعه ی مالی به افزایش حجم پس انداز و سرمایه گذاری انجامد، اما نتواند افزایش کارایی سرمایه را فراهم کند نمی تواند نابرابری را تحت تأثیر قرار دهد.

با توجه به جدول شماره ی یک شاخص نسبت اعتبارات تخصیص یافته به بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی (pg) و شاخص نسبت اعتبارات تخصیص یافته به بخش خصوصی به کل اعتبارات (pd) معنی دار است و به ترتیب دارای علامت مثبت و منفی می باشد. علت این امر را با توجه به نکته ی بیان شده در پاراگراف قبل می توان به این صورت بیان کرد که در کشورهای در حال توسعه، اعتبار بخش خصوصی بر اساس شرایط کارآمد اقتصادی که بتواند سرمایه گذاری مولد ایجاد کند و از آن طریق اشتغال زایی و رشد را به همراه داشته باشد نیست. برای مثال، تجربه ی کشورهای بلوک شرق نشان می دهد که اعتبارات تخصیص یافته بیش تر در بخش های واسطه گری و واردات و صادرات کالا متمرکز می شود نه در تولید و اشتغال. لذا طبیعی است که هرچه اعتبارات بخش خصوصی بیش تر شود ضریب جینی و در نتیجه نابرابری توزیع درآمد هم بیش تر شود، با این وجود اگر قرار است کل اعتبارات زیاد شود، کل اعتبارات شامل

اعتبارات بخش خصوصی و بخش عمومی است، بهتر است در بخش خصوصی توزیع شود؛ چون به طور نسبی، کارایی محصولات بخش خصوصی بیش تر از بخش دولتی است و از طرفی هزینه های مبادله و رانت کاهش می یابد، لذا می توان گفت اثر کاهنده بر نابرابری دارد. به عبارت دیگر بزرگ تر بودن شاخص ساختاری توسعه ی مالی بدین معنی است که نسبت مطالبات مستقیم بخش بانکی از بخش خصوصی به کل اعتبارات سیستم بانکی بیش تر است و این یعنی مقدار بیش تری از اعتبارات بانکی به بخش خصوصی نسبت به بخش دولتی اختصاص یافته است. حال با توجه به این که معمولاً کارایی در بخش خصوصی بیش تر از بخش دولتی است از این رو هر چه اعتبار اختصاص یافته به بخش خصوصی بیش تر باشد، در نتیجه رشد اقتصادی بیش تر خواهد بود. بنابراین، تأثیر مثبت شاخص ساختاری توسعه ی مالی بر فقر از لحاظ تئوریک مورد انتظار است.

نسبت $M2$ به تولید ناخالص داخلی ($m2g$) بیان کننده ی کارایی سیستم مالی نیست؛ اما با فرض این که اندازه سیستم واسطه مالی به طور مثبتی با فعالیت های سیستم مالی همبسته است این متغیر به عنوان یکی از شاخص های توسعه ی مالی در نظر گرفته شده است. نتایج حاصل از تخمین نشان می دهد که این شاخص معنی دار بوده و دارای علامت منفی است. این شاخص نشان دهنده ی گستردگی و ژرفای مالی است. لذا هر چه مقدار این شاخص بیش تر باشد نشان دهنده ی رشد اقتصادی بیش تر است، لذا اثر منفی این شاخص اثری منطبق با انتظارات تئوریک می باشد.

نسبت سپرده های بانکی به $M2$ ($dm2$) نیز معنی دار و دارای علامت منفی می باشد که علت این امر را هم می توان این طور بیان کرد که قدرت وام دهی بانک ها بسته به میزان منابع آن ها است؛ لذا هر چه سهم بانک ها از میزان حجم نقدینگی به صورت سپرده های بانکی بیش تر باشد، بانک ها ابزار کافی برای پرداخت تسهیلات به بخش های واقعی اقتصاد و هدایت بهینه ی منابع و نقدینگی به سوی تولید را در اختیار خواهند داشت. لذا اثر منفی این شاخص اثری منطبق با انتظارات تئوریک می باشد.

در این مقاله از متغیر نرخ رشد GDP سرانه (y) به عنوان یکی از عوامل مؤثر بر توزیع درآمد و هم چنین از مجذور آن (y^2) برای آزمون فرضیه ی کوزنتس استفاده

شده است. سیمون کوزنتس^۱ (۱۹۵۵) در سال ۱۹۵۵ در مقاله ای تحت عنوان «رشد اقتصادی و نابرابری درآمدی» این فرضیه را ارائه کرد که در مسیر توسعه ی اقتصادی هر کشوری نابرابری درآمدی ابتدا افزایش می یابد و پس از ثابت ماندن در سطح معینی به تدریج کاهش می یابد. این روند بعداً به نام منحنی U وارونه کوزنتس معروف شد. کوزنتس، توسعه ی اقتصادی را به عنوان فرایند گذار از اقتصاد سنتی (روستایی) به اقتصاد نوین (شهری) نگاه می کند و این الگو را این گونه توضیح می دهد که در مراحل توسعه، تعداد کمی از مردم توانایی انتقال از بخش سنتی به بخش نوین را دارند، به همین علت بین دستمزد بخش سنتی و مدرن اختلاف به وجود می آید. اما در مراحل بعدی تعداد بیش تری از مردم به بخش نوین منتقل می شوند و در بخش سنتی به دلیل کمبود نیروی کار سطح دستمزد ها افزایش می یابد و نابرابری کم تر می شود. کوزنتس در ادامه ی بحث نتیجه می گیرد که توزیع درآمد در کشور های در حال توسعه نسبت به کشور های توسعه یافته نابرابرتر است. این فرضیه زمانی صادق است که اولاً ضرایب نرخ رشد GDP سرانه و GDP) معنی دار است و ثانیاً به ترتیب مثبت و منفی باشند که نتایج حاصل از تخمین نشان می دهد که این فرضیه در کشورهای مورد مطالعه مورد تأیید است.

یکی از متغیرهای مؤثر بر نابرابری توزیع درآمد نرخ تورم (infl) است که نتایج حاصل معنی داری و علامت مثبت آن را نشان می دهند. علت این امر را می توان این چنین بیان کرد که تورم ناشی از افزایش قیمت کالا و خدمات مصرفی محاسبه شده از طریق شاخص قیمت مصرف کننده (CPI) باعث بدتر شدن وضعیت گروه های پایین درآمدی در جامعه و در نهایت بدتر شدن توزیع درآمد خواهد شد؛ چون در زمان رشد تورم، دهک ها و قشرهای که قدرت مالی و اقتصادی کمتری دارند برای گرفتن دستمزد یا پول بیش تر قدرت چانه زنی کمتری دارند و قادر به تغییر درآمد های خود نیستند، بنابراین انتظار می رود که یک رابطه ی مثبت بین تورم و نابرابری درآمد وجود داشته باشد. بنابراین، تأثیر مثبت نرخ تورم بر نابرابری از لحاظ تئوریک مورد انتظار است.

هم چنین نتایج حاصل از تخمین نشان دهنده ی این مطلب است که نسبت آزادی $(trade=(Ex+Im)/GDP)$ از لحاظ آماری در کشور های مورد مطالعه معنی دار

1-Kuznets

نیست. و از طرف دیگر مخارج دولت دارای اثر مثبت بر نابرابری است؛ این در حالی است که انتظار می رود که یک رابطه ی منفی بین نسبت مخارج مصرفی دولت به تولید ناخالص داخلی و نابرابری توزیع درآمد وجود داشته باشد. از این رو با در نظر گرفتن احتمال این امر که مخارج دولت با وقفه بر نابرابری اثر مطلوب می گذارد، به تخمین مدل مورد نظر البته این بار با در نظر گرفتن مخارج دولت با یک وقفه پرداخته شد که نتایج نشان داده شده در جدول شماره ی دو بیان کننده ی این مطلب است که مخارج دولت با یک وقفه (intiexp) دارای اثر منفی بر نابرابری است و اثری منطبق با انتظارات تئوریک دارد.

هم چنین به کار بردن این متغیر به معنی دار شدن شاخص نسبت آزادی منجر شده است که انتظار بر این است که این شاخص بر اساس نظریه ی استالپر - ساموئلسون با توزیع درآمد رابطه ی مثبت دارد و نابرابری را کاهش دهد. بنابر مفاد این قضیه، آزاد سازی تجارت در هر کشور تقاضا را برای نهاده ی تولیدی، که نسبتاً در آن کشور فراوان تر است، افزایش خواهد داد و به تبع آن قیمت آن نهاده نیز بالا تر خواهد رفت. از آن جا که در کشور های توسعه یافته نیروی کار ماهر و در کشور های در حال توسعه نیروی کار غیر ماهر فراوان است، آزادی تجارت بین این دو گروه از کشور ها باعث افزایش تقاضا و دستمزد کارگران ماهر در کشور های ثروتمند خواهد شد؛ اما در کشور های در حال توسعه بر تقاضا و دستمزد کارگران غیر ماهر افزوده خواهد شد. در نتیجه آزاد سازی تجارت در کشور های در حال توسعه، بر خلاف کشور های توسعه نیافته نابرابری را کاهش می دهد. لذا علامت منفی به دست آمده این شاخص اثری منطبق با انتظارات تئوریک دارد.

۵- خلاصه و نتیجه گیری

برای بسیاری از کشور های در حال توسعه، فقر گسترده و پایین بودن سهم درآمد فقرا مورد توجه خاصی قرار گرفته است. با افزایش بین المللی مناسبات اقتصادی، ناطمینانی های ناشی از این مناسبات نیز افزایش یافته است. برخی شواهد نشان دهنده ی اختلافات درآمدی در دهه های اخیر، علاقه ی اقتصاد دانان را به موضوع توزیع درآمد، تغییرات آن و عوامل مؤثر بر آن تشدید کرده است. از این رو در این مقاله به بررسی و مطالعه ی چگونگی اثرگذاری چندی از متغیر ها از جمله شاخص های

توسعه ی مالی بر نابرابری توزیع درآمد با در نظر گرفتن دو فرضیه در این رابطه؛ یکی فرضیه ی رابطه ی U وارونه و دیگری فرضیه ی رابطه ی خطی در طی دوره زمانی ۱۹۸۴ - ۲۰۰۵ پرداخته شده است. نتایج حاکی از وجود رابطه ی خطی بین شاخص های توسعه ی مالی و نابرابری توزیع درآمد در ۱۱ کشور در حال توسعه با درآمد سرانه ای بالاتر از متوسط درآمد سرانه ی جهان می باشد. هم چنین نتایج نشان دهنده ی رابطه ی مثبت تورم و رابطه ی منفی نسبت مخارج دولت به تولید ناخالص داخلی با یک وقفه و نسبت آزادی با نابرابری است. در عین حال فرضیه ی کوزنتس در خصوص رابطه بین نرخ رشد تولید سرانه و نابرابری هم مورد تأیید قرار گرفته است.

منابع و مأخذ:

- Beck, Kunt and Levine (2007) « Finance, Inequality and The poor», *Journal of Economic Growth*, Vol. 12, No. 1, pp. 27-49.
- Beck, Kunt and Levine (2004) Finance, *Inequality and Poverty*, World Bank Policy research Working Paper, No. 3338.
- Bittencourt , Manoel (2007) *Financial Development and Inequality: Brazil 1985-1994*, Ibero -America Institute for Economic Research, No.164.
- Bonfiglioli, Alessandra (2006) *Equities and Inequality*, CREI and Universitat Pompeu Fabra, No.947.
- Clarke, George, Colin Xu, Lixin and Heng-Fu Zou (2003) *Finance and Inequality: Test of Alternative Theories*, Policy Research Working Paper, No. 2984.
- Davoodi, Parviz and Barati, Mohammad Ali (1383) « Survey of Effects of Economic policies on Income Distribution in Iran», *Journal of commerce Bulletin*. No 42. PP 283-322
- Dollar, David and Kraay, Aart (2001) *Growth Is Good for the Poor*, World Bank Policy Research Working Paper, No.2587.

- Guillaumont, Sylviane and Kpodar, Kangni (2008) *Financial Development and poverty Reduction: Can There Be a Benefit without a Cost?*, IMF Working Paper, WP/08/62.
- Kazerooni, Alireza (1377) *financial Development and Economic Growth: objective evidence*, series of articles eighth conference of the monetary and foreign exchange under the title money and capital market and the banking system, pp 491- 514.

- Kilbride, House Road (2004) *The Important Of Financial Sector Development for Growth and Poverty Reduction*, Policy Division Working Paper, No.12886.

- Liang, Zhicheng (2006)«Financial Development And Income Distribution a System GMM Panel Analysis With Application To Urban China», *Journal Of Economic Development*, Vol 31, No 2

- Mahmoodi, Vahid (1383)«Investigation of the changes in income distribution in first program development» , *commerce Bulletin*, No. 33, pp 153-129

- Mehrara, Mohsen and Abrishami, Hamid and khatabakhsh, Parisa,« The relationship between growth and income distribution in Iran» ,*Bulletin of human and social sciences*, No 17. Vol 5.

- Nazifi, Fatemeh (1383) *financial Development and economic growth in Iran*, Economic bulletin, pp 129-97.

- Nekooee Shafraiki, Behrooz (1383) *Investigation of income distribution inequality and poverty in Iran and Comparision it with the elected developing countries*. Dissertation of economic master student, Esfahan university

- Rafiee, Reza (1382) *financial development and economic growth in Iran*, Dissertation of economic master student, Esfahan university.
- Samadi, Saeed (1371) *studying Effect of Inflation on Income Distribution*, Dissertation of economic master student, Esfahan University.
- Zaker Hangi, Hamideh (1385) *Income Inequality in Iran*, No 24. Vol 6.